

بررسی مؤلفه‌های نوستالژی در مقامات بدیع‌الزمان همدانی و حریری*

سعیده جلالی فرد، دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید چمران اهواز
 غلامرضا کریمی فرد، دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید چمران اهواز
 محمود آبدانان مهدیزاده، استاد گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید چمران اهواز

چکیده

دلتنگی به سبب دوری از وطن، یا دلتنگی حاصل از یادآوری گذشته‌های خوشایند و درخشان را اصطلاحاً نوستالژی می‌نامند. نوستالژی به ظاهر موضوعی جدید در ادبیات است؛ اما در واقع شوق بازگشت به وطن یکی از موضوعات اساسی در ادب عربی بود و شاعران از زمان‌های دور و عصر جاهلی، با حسرت از خاطرات خوب، معشوق، قبیله و خرابه‌های منزل یار یاد می‌کردند. این مضمون در ادبیات دوره اموی و عباسی رواج بیشتری یافت. مقامات بدیع‌الزمان و مقامات حریری از جمله متون عصر عباسی هستند که در آنها مایه‌های نوستالژیک به چشم می‌خورد. این پژوهش کوشیده است تا با بررسی مؤلفه‌های نوستالژی در مقامات بدیع‌الزمان و حریری، که از متون نثر قدیم عربی محسوب می‌شوند، وجود نوستالژی را در متون قدیم بویژه آثار منثور، اثبات نماید. در دو اثر یاد شده، مؤلفه‌هایی؛ نظیر غم دوری از وطن، حسرت بر ایام گذشته و ارزش‌های از دست رفته و همچنین ضد نوستالژی، مشاهده می‌شود. نیز می‌توان اذعان کرد که نوعی نوستالژی به نام نوستالژی دروغین، در این مقامات وجود دارد که استفاده ابزاری از این مؤلفه‌ها، به عنوان یکی از شگردهای تکدی در آن روزگار را به نمایش می‌گذارد.

کلمات کلیدی: نوستالژی، مقامات، بدیع‌الزمان همدانی، حریری.

۱. مقدمه

واژه نوستالژی مرکب از دو واژه یونانی nostos (بازگشت به وطن) و واژه لاتین algia (دلتنگی) است. در حقیقت این واژه همان احساس دلتنگی و غم غربت است که فرد را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در زبان عربی این اصطلاح معادل «الحنین، الحنین الی الماضي و الاغتراب» آمده است.

نوستالژی به رؤیایی گفته می‌شود که از گذشته پر اقتدار نشأت می‌گیرد. گذشته‌ای که دیگر وجود ندارد و بازسازی آن ممکن نیست. «وقتی افراد در دورانی از زندگی خود با موانعی روبرو می‌شوند یا سلامتی‌شان به خطر می‌افتد یا به پیری می‌رسند، اولین واکنش آنها، راهی برای گریز است؛ اما اگر راهی برای گریز پیدا نکنند، آرزوی گذشته‌ای را دارند که در آن زندگی پر شکوهی داشتند. (طاهری‌نیا و عباسی، ۱۳۹۰ش: ۱۵۳) نوستالژی از مفاهیم روانشناسی است که گرچه مدت زمانی نه چندان طولانی است وارد حیطه ادبیات غرب شده، مصادیق آن از قدیم در ادبیات عربی وجود داشته است. دلتنگی و شوق بازگشت به دیار یار، از همان عصر جاهلی در متون قدیم عربی به چشم می‌خورد. نمونه‌هایی از این ادبیات را در شعر امرؤالقیس و عترة می‌توان یافت. این مضمون در ادبیات دوره اموی و عباسی رواج بیشتری داشته است.

اگرچه تاکنون بررسی نوستالژی، بیشتر در شعر صورت گرفته است، نمونه‌هایی از نثر هم وجود دارد که از این زاویه قابل بررسی هستند. مقامات بدیع‌الزمان و مقامات حریری از نمونه آثار منثور دوره عباسی هستند که در برخی از داستانهای آنها راوی و قهرمان داستان، از غربت و احساس دلتنگی ناشی از دوری از وطن، سخن به میان می‌آورد.

بحث و بررسی

به باور بسیاری از ادیبان، مقامات بدیع‌الزمان و حریری به نوعی بازتاب دهنده واقعیت و اوضاع نابسامان و فقر و بدی معیشت آن دوران است. از سویی مقامه‌ها را می‌توان نوعی سفرنامه قلمداد کرد که در آنها، راوی به بیان خاطرات خود و قهرمان در شهرهای مختلف می‌پردازد. همچنین از برخی روایات تاریخی (نمونه در ادامه متن آورده شد) نیز چنین برمی‌آید که قهرمان مقامه شخصی صرفاً خیالی نیست. از سوی دیگر باتوجه به برخی شواهد، می‌توان ادعان کرد که قهرمان مقامات بدیع‌الزمان و حریری، از شخصیت این دو تأثیر پذیرفته است و چه بسا سفرهای آنان به شهرها و سرزمین‌های مختلف، عاری از تأثیر در روند شکل‌گیری مقامات نباشد. تعدادی از ادیبان جهان مقامه را در زمره داستان برشمرده‌اند. (حریرچی و کاکوئی، ۱۳۸۸ش: ۶۴) و (خشبه، ۲۰۱۶م: ۳۸) و از این زاویه پژوهش‌هایی در میان اساتید و دانشجویان کشور و جهان عرب صورت گرفته است.

این مقاله در پی اثبات تخیلی صرف یا واقعی بودن مقامات نیست؛ اما واضح است که نمی‌توان به طور قطع، تمامی مقامه‌ها و حتی دو قهرمان را خیالی دانست. چه بسا عده‌ای معتقد باشند که قهرمان و یا راوی همان نویسنده است که قناع راوی و قهرمان را به چهره خود زده است. لذا انگیزه نگارندگان از پذیرش داستان‌گونه بودن مقامه‌ها، ارزیابی قابلیت‌های مقامه‌ها به عنوان نثری قدیمی، با استفاده از علوم جدید و بررسی آنها از زاویه‌ای نو است. همانطور که در رمان و داستان امروزی، یک راوی، حکایت‌گر قصه و داستانی می‌شود که از خیال‌پردازی ذهن نویسنده - متأثر از واقعیت یا صرفاً خیالی - نشأت گرفته است و بررسی نوستالژی در اینگونه آثار امری پذیرفته شده است، نوستالژی در مقامه‌ها را - بدون در نظر گرفتن واقعی یا خیالی بودن آنها - می‌توان بررسی کرد.

حریری شاخص‌ترین فردی است که از بدیع‌الزمان همدانی تقلید کرده است. نخستین وجه اشتراک میان مقامات آنها این است که حریری نیز همچون همدانی برای مقامات خود دو شخصیت برگزید، انتخاب نام حارث بن همام در مقابل نام عیسی بن هشام و ابوزید در مقابل ابوالفتح و شباهت موسیقایی اسامی به وضوح بیانگر این تاثیرپذیری و تقلید است. (حقدادی، ۱۳۷۹ش: ۲۴۵) تشابه موضوعی، شباهت در کاربرد آرایه‌ها و تزئین لفظی از جمله دیگر مواردی است که حریری در مقامات خود به بدیع‌الزمان همدانی توجه داشته است. (همان، ۱۳۷۹ش: ۲۴۹-۲۵۶) با عنایت به این امر، ضمن بررسی مؤلفه‌های نوستالژی در هر یک از آثار این دو نویسنده؛ به دنبال پاسخ به این پرسش هستیم که علاوه بر اقتباس از ظرافت‌های سبکی مقامات، آیا مقامات این دو نویسنده در برخورداری از مؤلفه‌های نوستالژی نیز شباهتی دارند؟ از سوی دیگر همانطور که معروف است یکی از شاخصه‌های مقامات، کدی و تکدی‌گری است، از اینرو با توجه به این ویژگی معروف، این سوال پیش می‌آید که آیا قهرمان مقامه‌های بدیع‌الزمان و حریری، از حس غربت و نوستالژی خود برای برانگیختن عواطف دیگران و در نتیجه تکدی‌گری استفاده کرده‌اند؟

۲. مبانی نظری پژوهش

۲-۱. مقامه

مقامه در دوره‌های مختلف معانی متفاوتی داشته است؛ مثلاً در شعر زهیر بن ابی سلمی به معنی مجلس و انجمن است، چنانکه گوید:

فیهم مقامات حسان و جوههم و اندیه یتابها القول و الفعل

«آن چهره‌های درخشان در انجمنهای خویش، گفتار و کردار [والا] در میان می‌آورند.»

پس از آن به سخنی که ایستاده ایراد می‌شده و در مقابل «مجلس»؛ یعنی سخنانی که در حال نشستن و در یک نشست، ایراد می‌شده به کار رفته است.

مقامه در معنی اصطلاحی، عبارت از قطعه‌ای است مسجع و مصنوع که داستان یا حادثه‌ای را در بر دارد. که معمولاً در مجموعه مقامات قهرمان داستان یکی است و از بدیع‌الزمان شروع شده است. (ذکاو‌تی، ۱۳۸۷ش: ۱۲-۱۳)

۲-۲. بدیع‌الزمان همدانی

ابوالفضل احمد بن حسین همدانی، ملقب به بدیع‌الزمان همدانی در سال ۳۵۸ هجری قمری، در شهر همدان به دنیا آمد. او در همدان تحصیل کرد و علوم ادب عربی را نزد ابن فارس آموخت. در سال ۳۸۰ قمری در سن ۲۲ سالگی به ری و به محضر صاحب بن عباد شتافت. سپس به گرگان و پس از آن، در سال ۳۸۲ به نیشابور رفت. در گرگان با ابوبکر خوارزمی ملاقات کرد و در مناظره‌ای او را شکست داد و چون خوارزمی وفات یافت یکه‌تاز میدان شد. در سال ۳۸۳ ق از نیشابور خارج گشت و مدتی در شهرهای مختلف خراسان به مدح امیران و بزرگان پرداخت. بدیع‌الزمان پس از سیر و سفر در بلاد خراسان رو به سوی سیستان نهاد و در آنجا نزد خلف بن احمد مقام شامخی کسب نمود. او سپس به هرات رفت و باقی عمر کوتاه خود را در آن شهر سپری کرد. درباره چگونگی مرگ وی، اقوال مختلف است؛ اما به هر حال، او سرانجام در سال ۳۹۸ هجری قمری در هرات وفات یافت. (الفاخوری، ۱۹۸۶م: ۶۲۳-۶۲۴)

وی در نظم و نثر عربی هر دو استاد بود. دیوان اشعار و مجموعه رسائلی از او باقی مانده است، ولی مهمترین تألیف او همان مقامات است که در فن مقامه‌نویسی، قدیمی‌ترین کتاب می‌باشد. قهرمان اصلی مقامات شخصی به نام ابوالفتح اسکندری است که یک راوی به نام عیسی بن هشام کارها و حرف‌ها و ماجراهای او را تعقیب و نقل می‌کند. (ذکاو‌تی، ۱۳۸۷ش: ۱۴)

همچنین آورده‌اند، چه بسا ابن الحجاج، الهام‌بخش شخصیت قهرمان مقامات او باشد، چنانکه گفته شد: «شبهات قهرمان داستان بدیع‌الزمان و حکایت ابی‌القاسم بسیار چشمگیر است و بعید نیست که الهام‌بخش هر دو، شخصیت واقعی ابن الحجاج شاعر هجوگو بوده باشد.» (همان، ۱۳۸۷ش: ۱۴)

۲-۳. حریری

حریری بزرگ‌ترین و مشهورترین مقلد سبک بدیع‌الزمان همدانی در مقامه‌نویسی است. خود او نیز در مقدمه‌ای که بر مقاماتش نوشته به فضل تقدم بدیع‌الزمان در این فن و تقلید از وی اعتراف کرده است؛ (الشریسی، ۱۴۱۳ق، ج: ۱، ۲۵) او ضمن آنکه توانسته است مهارت و فن کار بدیع‌الزمان را به دقت دریابد و اقتباس کند، از جهاتی نیز مقامه را تکامل بخشیده، به حدی که دیگر کسی نتوانسته است فن مقامه را در این چارچوب معین از حریری درگذراند یا حتی به سطح او برساند.

قاسم بن علی بن محمد بن عثمان حریری حرامی، مکنی به ابومحمد یکی از ادبای مشهور ایرانی از مردم بصره به سال ۴۶۶ق در میسان دیده به جهان گشود. (الفخوری، ۱۹۸۶م: ۶۳۶) مقامات وی مشتمل بر بسیاری از کلام عرب اعم از لغات و امثال و رموز و اسرار این زبان است.

حارث بن همام، راوی مقامات در این کتاب، شخصی کثیرالسفر و شیفته نوادر و لطایف ادبی و خطابه‌های شیرین مسجع است و قهرمان داستان‌ها، پیرمردی شوخ و گدا و خوش مشرب و خطیب و دانای علوم و فنون ادبی به نام ابوزید سروجی است، که گاه سیمای فرزنانگان را دارد و گاه سیمای گدایان. هنر او جز این نیست که با خطابه‌های بلیغ خود همگان را بفریبد و در یوزگی کند.

گفته شده که حریری قهرمان داستان خود را از یک شخص واقعی - سائلی در مسجد بصره، یا ادیبی به نام مظهر بن سالار - گرفته برداری کرده است. (ذکاوتی، ۱۳۸۷ش: ۵۶) پسر او ابوالقاسم عبدالله در سبب تالیف این کتاب گوید: پدرم روزی به مسجد بنی حرام نشسته بود و پیری ژنده‌پوش با پیراهن و شلواری یکتا و فرسوده با ابهت سفر به مسجد درآمد و با فصاحت و حسن عبارتی به سخن پرداخت. حضار از نام و محل تولد شیخ پرسیدند. او گفت من از مردم سروج باشم و کنیت من ابوزید است. و پدرم بار نخست مقامه معروف به حرامیه را که چهل و هشتمین مقامه مقامات است، بنگاشت و به ابوزید سروجی نسبت داد.

قاضی اکرم جمال‌الدین ابوالحسن یوسف شیبانی قفطی، وزیر حلب در کتاب خود گوید: « نام ابوزید، مظهر بن سلام است که شاگرد حریری بود و در بصره نزد او تلمذ می‌کرد و حارث بن همام خود حریری است! » (گلشاهی، ۱۳۸۹ش: ۱۹)

حریری خود، مردی ژولیده و بد لباس بود و قیافه و ظاهری درخور دانش و هنر و مقامش نداشت و عادت داشت به اینکه ریش خود را بکند (و مشهور است که یک بار از خلیفه درخواست کرد که به عنوان جایزه وی را در کندن موی ریشش آزاد بگذارند) شاید آن صحنه‌های مؤثر در مقامات حریری که از ورای ظاهری چرکین و خوار و خفیف ناگهان فصاحت و بلاغت و علم و اطلاع ابوزید سروجی برق می‌زند و چشمها را خیره می‌سازد، وصف حال نویسنده است و انگیزه شخصی دارد. (ذکاوتی، ۱۳۸۷ش: ۵۶)

۳. پیشینه پژوهش

استادان و پژوهشگران زیادی مقامات همدانی و حریری را بررسی و در خصوص آن بحث کرده‌اند که ذکر همه آنها فراتر از این ظرفیت مقاله است؛ اما طبق بررسی‌های به عمل آمده تاکنون تحقیقی با موضوع مورد نظر این مقاله صورت نگرفته است. در ادامه به تعدادی از پژوهش‌ها که زمینه مشترکی با این تحقیق دارند، اشاره می‌کنیم:

- شخصیت و شخصیت پردازی در مقامات حریری (فیروز حریرچی و محمد حسین کاکوئی، مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، بهار و تابستان ۱۳۸۸ش)؛
- نقد و تحلیل نثر فنی عربی در مقامات (عبدالرحیم حقدادی، رساله دکتری، ۱۳۷۹ش)؛
- بنية السياق السردی في مقامات الحریری (لبنى خشه، مجله العلوم الانسانیة، دسامبر ۲۰۱۶م)؛
- بررسی و تطبیق مقامات حریری و مقامات حمیدی با تکیه بر اصول داستان‌نویسی (لیلا جمشیدی پایان‌نامه کارشناسی ارشد، ۱۳۸۴ش)؛
- بررسی تطبیقی مقامات بدیع‌الزمان همدانی و حریری (حمیدرضا پیرمردیان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، ۱۳۸۷ش)؛
- داستان‌پردازی در مقامه‌های بدیع‌الزمان (عبدالرحیم حقدادی مجله ادبیات و علوم انسانی دانشگاه بیرجند، ۱۳۸۲ش)
- فی التحلیل الفنی لمقامات الهمدانی والحریری؛ الموازنة بین الخمریة والرملیة نموذجاً (علی اصغر حبیبی مجله إضاءات نقدیة، زمستان ۱۳۹۲ش)؛
- التهکم فی مقامات الهمدانی والحریری (محمود آبدانان مهدیزاده، علی أفضلی، مجله بحوث فی اللغة العربیة وآدابها، ۱۳۸۹ش)؛
- الموازنة بین مقامات مشتركة لدى بدیع‌الزمان والحریری (جلال مرامی و رسول عبادی، مجله العلوم الانسانیة/۲۰۰۶م)؛
- بررسی تطبیقی عناصر داستان در مقامات حریری و حمیدی (علی‌رضا نبی‌لو، مجله ادبیات تطبیقی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه کرمان، تابستان ۱۳۹۰ش)؛
- سیمای جامعه در مقامات بدیع‌الزمان همدانی (سندس کردآبادی، دانشنامه).

۴. بازتاب گونه‌های نوستالژی در مقامات بدیع‌الزمان

۴-۱. راوی مقامه‌ها

عیسی بن هشام راوی مقامه‌های بدیع‌الزمان در هر مقامه به سرزمینی وارد می‌شود. در پاره‌ای از این سرزمین‌ها به خاطر احساس دلتنگی که بر وی پدیدار می‌شود از احساس غربت خود سخن به میان می‌آورد، چنانکه در مقامه قریضیه می‌گوید: « طرحتی التوی حتی إذا وِطئتُ جرجان الاقصی»، غربت مرا به سرزمین‌های دور دست افکند تا آنگاه به گرگان گام نهادم. او در ادامه توضیح می‌دهد که با به دست آوردن رفاه و ثروت توانست بر این احساس غربت چیره شود. «فاستظهرتُ علی الايامِ بضياعِ اَجَلتِ فیها ید العماره و حانوت جعلته مثابه» با کشتکارهایمان که دست به کار آبادسازی آنها شدم و با دارایی‌هایی که به سوداگری اختصاص دادم و با دکانی که بازگشتگاه (پاتوق) خود ساختم و با یارانی که به همنشینی ایشان مشغولم، بر روزگار چیره شدم. (طیبیان، ۱۳۸۷ش: ۱۹)

۴-۲. قهرمان مقامه‌ها

حس نوستالژیک ابوالفتح اسکندری -قهرمان- در مقامه‌های مختلف به صورت زیر پدیدار می‌شود:

۴-۲-۱. بیان خاطرات همراه با افسوس و حسرت (حسرت بر گذشته)

از مواردی که باعث ایجاد نوستالژی در فرد می‌شود، حسرت بر گذشته است. احساس پوچی و در نتیجه حسرت نسبت به گذشته، ناشی از مسائل روزمره فرهنگی، اجتماعی و سیاسی شاعر یا نویسنده است. حسرت بر گذشته با یادآوری خاطرات ارتباطی تنگاتنگ دارد. انسان با پناه بردن به گذشته‌های دور و نزدیک و یاد خاطرات، آلام خویش را تسکین می‌دهد. این احساس نوستالژی و دلتنگی نسبت به گذشته و بیان خاطرات آن، در مقامات بدیع‌الزمان قابل مشاهده است.

اسکندری، قهرمان مقامه‌های بدیع‌الزمان گاهی از رفاه و ثروتی که در گذشته داشته، با حسرت یاد می‌کند و از حال و روز کنونی خود و تنگدستی‌اش ناراحت است؛ زیرا پس از آنکه روزگاری را در خوشی و ثروت و رفاه به سر برده و هم‌نشین شاهان بود، اکنون همه چیز وارونه گشت و حوادث و پیشامدهای ناگوار روزگار او را به فقر و تنگدستی دچار کرده که جز لباسی فرسوده و کهنه، چیزی بر تن ندارد و همین لباس کهنه نیز نزد او خبری نیست؛ به همین خاطر با تمام وجود آرزو می‌کند تا زمان پدیدار شدن ستاره شباهنگ برسد تا در این هنگام به خاطر گرمی هوا، او از این لباس کهنه نیز بی‌نیاز گردد.

اما ترونی آتغشی طمراً ممتطياً فی الضراً امرأ مراً

آیا نمی‌بینید مرا که جامه‌ای فرسوده را تن‌پوش خود ساخته، در تنگدستی بر پشت کاری ناگوار و تلخ سوارم

مُصْطَبْنَا عَلَى اللَّيَالِي غمراً مُلَاقِيَاً مِنْهَا صُروفَا حُمراً

کینه شب‌ها را زیر بغل گرفته چون از آنها رویدادهای سخت دیده‌ام.

اقصى امانى طُلُوعُ الشَّعْرِى فَقَدْ عَنِيباً بِالْاِمَانِي دَهراً

اکنون اوج آرزوهایم برآمدن ستاره شباهنگ است، با اینکه روزگاری به آرزوهای پوچ دل سپرده بودیم. (او این ستاره را آرزو می‌کند تا با گرم شدن هوا از پوشیدن لباس بی‌نیاز شود)

وَكَانَ هَذَا الْحُرُّ اعْلَى قَدراً وَمَاءُ هَذَا الْوَجْهِ اَعْلَى سِعراً

این آزاد مرد که اکنون می‌بینی و الاجاه بود و آبرویی ارزنده داشت.

ضربتُ للسرِّ قبابا خضراً فى دارِ دارا و ايوانِ كسرا

در خانهٔ دارا و ایوان کسری برای شادکامی چادرهای سبزرنگ زده بودم. (توانگری من به جایی رسیده بود که برای خوشگذرانی در کاخ شاهان چادر می‌زدم)

وَ عَادَ عُرْفُ الْعَيْشِ عِنْدِي نِكراً فَإِنْقَلَبَ الدَّهْرُ لِبَطْنِ ظَهراً

روزگار وارونه گشت و خوشی زندگی نزد من به زشتی گرایید. از دارایی‌های من مگر یادی نمانده و تا به امروز همچنان ادامه دارد. (تنها خاطره‌ای باقی مانده از ثروت و شکوه من) (طیبیان، ۱۳۸۷ش: ۲۱)

در مقامه جرجانیه برای مردمی که به سبب پوشش نامطلوب و فقیرانه‌اش، با دیده تحقیر به او می‌نگریستند؛ به بازگویی گذشته شیرین خود می‌پردازد که در اوج خوشی و رفاه، بذل و بخشش داشتند؛ اما دشمنی روزگار ستیزه‌گر، جای خوشی را به ناخوشی سپرد و او را؛ همچون کندن یک پاره صمغ، از وطنش کند و دور ساخت. به همین سبب او ناگزیر است همواره رنج سفر را تحمل کند.

«و الله من اهل ثم ورم نرغی لدی الصباح وثغی عند الرواح... ثم إنَّ الدهر یا قوم قلب لی من بینهم ظهر المجن فاعتضت بالنوم السهر و بالاقامه السفر تترامی المرامی و تتهادی بی الموامی قَلَعْتَنی حَوَادِثُ الزَمَنِ قَلَع الصمغ»

«به خدا قسم که ما میان مردم صلح و آشتی برقرار می‌کردیم، صبح هنگام برای میهمانان شتر و شب هنگام گوسفند سر می‌بریدیم... سپس روزگار از میان آنان با من دشمنی نمود با خواب از بیداری و با ماندگاری از سفر کردن عوض گرفتم تیر بلاها پشت سرهم می‌آمد و بیابان‌های فراخ و بی آب به من هدیه می‌دادند و پیشامدهای ناگوار زمانه مرا مانند کندن یک پاره صمغ از سرزمینم کند.» (قدمیاری، ۱۳۸۹ش: ۱۰۰-۱۰۱)

در این مقامه ابوالفتح اسکندری توانست با ذکر غربت و گذشته باشکوه خود و بیان چگونگی رسیدن به این فقر و درماندگی، عواطف مردم را تحت تأثیر قرار دهد و به هدف خود - دریافت پول و خالی نمودن جیب آنان - برسد. این مورد، از جمله نمونه‌هایی است که از آن می‌توان به نوستالژی دروغین (false nostalgia) تعبیر کرد.

۴-۲-۲. نوستالژی اصالت و نسب

گاهی نیز ابوالفتح اسکندری برای معرفی و در واقع برای بها دادن به منزلت خویش، خود را به قبیله قریش منتسب می‌کند: «فقال نَمَتَنی قَرِیْشٌ و مَهْدَ لی الشرفُ»؛ قریش مرا برکشید و بزرگواری برایم در سیلگاه‌های مکه گسترش داد. (قریش به سبب انتسابی که به آن دارم مرا بالا برد؛ یعنی زادگاهم، قریش در مکه است. (پیشین، ۱۳۸۷ش: ۳۳) او آنگاه که به خاطر ظاهر ناخوشایندش، سنگینی نگاه‌های دیگران را بر دوش خود احساس می‌کند، برای کاستن از سنگینی این نگاه‌های تحقیرآمیز، خود را به شهر اسکندریه منتسب می‌کند و بیان می‌دارد که او در این شهر، از گذشته مرفهی برخوردار بوده؛ اما ناگواری‌ها و ناخوش احوالی زمانه موجب شد که او امروز به این شکل و وضعیت نامطلوب برسد.

«یا قوم اِتی اِمْرُؤٌ مِنْ اَهْلِ الْاِسْکَنْدَرِیَهِ مِنَ الثَّغُورِ الْاُمَوِیَهِ نَمَتَنی سُلَیْمٌ؛ فَلَیْزِیْرِنِّیْ بَیْ عِنْدَکُمْ مَا تَرَوْنَهُ مِنْ سَمَلِیْ وَ اَطْمَارِیْ»؛ «من مردی از اهالی اسکندریه از مرزهای اموی هستم و به سلیم منسوب شده‌ام، البته آنچه از لباس‌های کهنه و پاره بر تن من می‌بینید مرا نزد شما خوار و بی ارزش نمی‌کند. به خدا قسم که ما میان مردم صلح و آشتی برقرار کرده ایم صبح هنگام برای میهمانان شتر و شب هنگام گوسفند سر می‌بریدیم.» (قدمیاری، ۱۳۸۹ش: ۱۰۲)

و در جایی دیگر می‌گوید: « انا رجل من الاسكندريه من الثغور الاموية قد وطأ لي الفضل كنفه و رحب بي عيش ثم جمع الدهر عن ثمه و رمه و اتلاني زعاليل حمر الوصل.»؛ « من مردی از سرزمین اسکندریه از مرزهای حکومت اموی هستم. افزونی، آغوشش را برایم نرم و راحت گردانیده و زندگی به من خوش آمد گفته بود و خانه‌ای بر اموال خود افزودم، سپس روزگار از کم و زیادش بر من تنگ گرفت...» (همان: ۱۳۱) او در این مقامه نیز با انتساب خود به شهر اسکندریه و بیان خوش احوالی‌اش در آن شهر و سپس بیان چگونگی دشمنی روزگار با وی، درصدد جلب نظر مردم و گرفتن پول و تکدی‌گری است.

۳-۴. ضد نوستالژی

گاهی افراد اگرچه از گذشته با غم و ناراحتی یاد می‌کنند، این ناراحتی به سبب غربت نیست؛ بلکه یادآوری گذشته تلخی است که برای فرد به یادگار مانده است. چنین امری که نوعی ضد نوستالژی محسوب می‌شود، در مقامه کوفیه قابل ملاحظه است. ابوالفتح، در این مقامه هیچ راهی را برای بازگشت به وطن در پیش روی خود نمی‌بیند. او رفتار بد خویشان را به یاد می‌آورد که با تمام وجود او را از خود راندند و اکنون آواره و بی‌پناه، سرزمین‌های مختلف را با سختی و بدحالی می‌پیماید.

«فقلنا من القارع المُنْتَاب؟ فقال: حرُّ قَادَه الصُّرِّ و الزمن المُرُّ... غریب اوقدت النار علی سفره و ثبج العواء علی أثره و نُبذت خلفه الحَصِيَّات و كُنست بعده العرصات...»؛ «گفتیم این کوبنده در که پیاپی درها را زده تا نوبت به ما رسیده کیست؟ گفت... آزاده‌ای است که سختی و بدحالی روزگار او را به اینجا کشانیده است... بیگانه‌ای است که در پی سفرش آتش افروخته شده و سگ در پی او پارس کرده است. پشت سر او سنگریزه افکنده شده و پس از رفتنش حیاط‌ها جاروب شده است.»

در توضیح این مطالب باید گفت: اینکه «در پی سفر کسی آتش افروخت»؛ یعنی فرد، دیگر هیچ امیدی به بازگشت به میهن خود ندارد، گویی میان او و میهنش آتش افروخته شده و راه بر او با آتش بسته شده است. و «زمانی سگ در پی کسی عو عو کند» که ناشناس باشد و هیچ‌یک از مردم قبیله او را نشناسند. حال، ابوالفتح نیز چندان از میهن خود دور افتاده و در غربت به سر برده که گویی دیگر از میهن خویش نیست و کسی او را در آنجا نمی‌شناسد و از همین روی، به میهن خود بر نمی‌گردد.

مطلب دیگر اینکه «یکی از رسوم عرب این بوده است که چون کسی از آنان دور می‌شد و دوست نداشتند نزد آنان برگردد، چند ریگ در پس او می‌افکندند بدین معنا که او را از خود دور افکندیم، بدین سان که این ریگ‌ها را دور افکندیم.» این عبارت، در اینجا کنایه از این است که خویشان این بیگانه، آروزی برگشت او را ندارند. (طیبیان، ۱۳۸۷: ۴۶)

۶. گونه‌های بازتاب نوستالژی در مقامات حریری

۱-۴. راوی مقامه‌ها

حارث بن همام راوی مقامه‌ها، او نیز؛ مانند راوی مقامه‌های بدیع‌الزمان در هر مقامه‌ای به سرزمینی وارد می‌شود. در برخی از این سرزمین‌ها به خاطر احساس دلتنگی که بر وی پدیدار می‌شود از احساس غربت خود سخن به میان می‌آورد.

همانطور که حارث خود بیان می‌دارد، وطن جایگاه انس و الفت هر فردی است: «مَأْلَفُ الْوَطَنِ». (الشریسی، ج ۳، ۱۴۱۳ق: ۷۶) اما گاهی روزگار ستمگر چنین حکم می‌کند که او ناگزیر به رفتن به شهر واسط و ترک وطن می‌شود. وی در این شهر، انیس و همدم و حتی مکانی برای سکونت نداشت، از این رو غربت، چنان برای او طاقت‌فرسا و سخت بود که همچون ماهی که در بیابان و به دور از آب افتاده باشد، حارث نیز در دوری از وطن، نفسش به شماره افتاده و در خود احساس خفقان و مرگ داشت. «الْجَانِي حُكْمٌ دَهْرٍ قَاسِطٍ إِلَى أَنْ أُنْتَجِعَ أَرْضَ وَاسِطٍ فَقَدْتُهَا وَأَنَا لَا أَعْرِفُ بِهَا سَكْنًا وَلَا أَمْلِكُ فِيهَا مَسْكَنًا لَمَّا حَلَلْتُهَا حُلُولَ الْحَوْتِ بِالْبِيدَاءِ...» (همان، ج ۳، ۱۴۱۳ق: ۳۶۹) «روزگار ستمگر مرا وادار ساخت که برای رفع نیاز و حاجت خود به سرزمین واسط بروم به همین دلیل قصد آنجا کردم و در حالیکه آنجا مایهٔ آنس و الفتی را نمی‌شناختم و صاحب مسکنی نبودم آنگاه که مانند فرودآمدن ماهی در بیابان... در آنجا فرود آمدم.» (گلشاهی، ۱۳۸۹ش: ۲۷۱) همانطور که می‌بینیم، وطن برای حارث، مانند آب برای ماهی است و همانطور که آب مایهٔ حیات ماهی است وطن برای او، عامل زنده ماندن و بقاست.

حارث بن همام در مقامهٔ صنعانیه بیان می‌دارد که به خاطر فقر و درویشی مجبور است از دوستان خود دور و راهی دیار غربت در صناعا شود. «لَمَّا اقْتَعَدْتُ غَارِبَ الْاِعْتِرَابِ وَانَاتِي الْمَتْرِبَةَ عَنِ الْاِتْرَابِ وَطَوَّحْتُ بِي طَوَائِحَ الزَّمَنِ إِلَى صِنْعَاءِ الْيَمَنِ» (الشریسی، ۱۴۱۳ق، ج ۱: ۴۸) «هنگامی که بر بالای کوهان شتر غربت سوار شدم و فقر و درویشی مرا از هم سن و سالانم دور ساخت، پیشامدهای ناگوار مرا به صنعا یمن تبعید کرد.» (گلشاهی، ۱۳۸۹ش: ۶۹) در جایی دیگر نیز به خاطر جدایی از دوستش سروجی - قهرمان مقامه - احساس دلتنگی خود را ابراز می‌کند زیرا در کنار این دوست می‌توانست بر غم غربت چیره گردد: «فَكُنْتُ بِهٖ أَجْلُو هُمُومِي وَاجْتَلَى زَمَانِي طَلِقَ الْوَجْهَ مُلْتَمِعَ الصُّيَا» (الشریسی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۷۹) «غم‌های خود را از طریق او می‌زدودم و با صورتی گشاده و روشنایی درخشانده‌ای به روزگار خود می‌نگریستم.» (گلشاهی، ۱۳۸۹ش: ۷۶)

فقر و نداری موجب جدایی این دو دوست از یکدیگر شد، «إِلَى أَنْ جَدَحْتُ لَهُ يَدُ الْإِمْلَاقِ كَأْسِ الْفِرَاقِ» (الشریسی، ۱۴۱۳ق، ج ۱: ۷۹) «تا اینکه دست فقر جام جدایی را آمیخت.» (گلشاهی، ۱۳۸۹ش: ۷۶) در مقامه دمشقیه حارث برای دستیابی به وضعیت بهتر و رفاه بیشتر، ترک وطن می‌کند و از رفتن به غوطه عراق خوشحال است؛ اما دیری نمی‌پاید که دلتنگ وطن شده و با ترک ثروت به دست آورده در غوطه، راهی وطن می‌شود. «حَكِي الْحَارِثُ بِنِ هَمَامٍ قَالَ: شَخَّصْتُ مِنَ الْعِرَاقِ إِلَى الْغُوطِ وَ... وَفِيهَا مَا تَشْتَهِي الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ فَشَكَرْتُ يَدَ النَّوِيِّ... إِلَى أَنْ شَرَعْتُ فِي الْأَعْرَاقِ وَقَدْ أَشْفَقْتُ مِنَ الْإِغْرَاقِ فَعَادَنِي عَيْدٌ مِنْ

تذکار الوطن و الحنین الی العین» (پیشین، ج ۲، ۱۴۱۳ق: ۳۴) حارث بن همام حکایت کرد و گفت: «از عراق به غوطه رفتم... در آنجا هر آنچه، جانها آرزو می کنند و چشمها از آن لذت می برند، وجود داشت؛ بدین سبب از جدایی از وطن سپاسگزاری کردم... تا اینکه مسافران شروع کردند به رفتن به عراق... در این هنگام یاد وطن و اشتیاق به دیدن شهر و منزل خود، دوباره به سوی من بازگشت.» (گلشاهی، ۱۳۸۹ش: ۱۴۵)

البته همیشه ترک وطن به منظور دور شدن و یا فرار از شرایط بد نیست، گاهی فرد رنج سفر را به جان می خرد تا تجربه ای به دست آورد! در مقامه نجرانیه، حارث بن همام عنوان می کند که ترک وطن را برای بهره مندی از ادب بر خود تحمیل کردم. «تَرَامَتْ بِي مَرَامِي النَّوَى وَمَسَارِي الْهَوَى، إِلَى أَنْ صِرْتُ ابْنَ كُلِّ تَرْبَةٍ وَأَخَا كُلِّ غُرْبَةٍ إِلَّا أَتَى لَمْ أَكُنْ أَقْطَعُ وادياً وَلَا أَشْهَدُ نادياً؛ إِلَّا لَأَقْتَبَسَ الْإِدْبَ الْمُسْلِمِيَّ عَنِ الْإِشْجَانِ الْمَغْلِيَّ قِيمَةَ الْإِنْسَانِ.» (الشريسي، ۱۴۱۳ق، ج ۵: ۴۰) «مکانهای افکندن دوری و جدایی... مرا از شهری به شهر دیگر می انداخت، طوری که ملازم هر سرزمینی و هر غربتی می شدم. با وجود این، هیچ وادیی را جز به منظور بهره مند شدن از ادبی که غمها را برطرف می سازد و قیمت انسان را گران می کند، نمی پیمودم.» (همان: ۳۸۱)

در مقامه رملیه نیز، حارث علت ترک وطن خویش و تحمل سختی های سفر و غربت را، به دست آوردن تجربه و پختگی و زیرکی یاد می کند که بسیار سفر باید تا پخته شود خامی!

«كُنْتُ فِي عَنفَوَانِ الشَّبَابِ... أَقْلَى الْإِكْتِنَانِ بِالْغَابِ وَأَهْوَى الْإِنْدِلَاقِ مِنَ الْقِرَابِ لِعِلْمِي أَنَّ السَّفَرَ يَنْفُجُ السَّفَرَ وَبِنْتِجِ الظَّفَرِ وَمُعَاوَرَةِ الْوَطَنِ تَعْقُرُ الْفِطْنَ.» (همان: ۴) «در آغاز جوانی... پنهان داشتن در بیشه را دشمن می داشتم و بیرون آمدن از غلاف شمشیر را دوست (دوری از وطن را دوست می داشتم) با علم به اینکه سفر، سفره ها را پر می کند و پیروزی به بار می آورد و ملازمت وطن هوشیاری و زیرکی ها را مجروح می سازد.» (گلشاهی، ۱۳۸۹ش: ۲۸۵)

۴-۲. قهرمان مقامه های حریری

۴-۲-۱. بیان خاطرات همراه با افسوس و حسرت (حسرت بر گذشته)

همانطور که پیشتر اشاره شد، حسرت بر گذشته با بیان خاطرات ارتباط تنگاتنگی دارد و این احساس نوستالژیک نیز در مقامه های حریری و بخصوص در درون قهرمان دیده می شود:

ابوزید سروجی قهرمان مقامه های حریری، در مقامه دیناریه خاطره ای از گذشته خود بیان می کند که صاحب مجلس و ثروت بود و به سبب دارایی بسیارش همواره به بذل و بخشش و مهمان نوازی مشغول بود؛ اما این نیز دیری نپایید؛ زیرا سختی ها و بدخواهی حسودان و حوادث تاریک روزگار، سبب شد تا غیر از اینکه اموالش را از دست دهد و فقیر گردد، او و فرزندانش از وطن دور و آواره سرزمین های مختلف شوند.

در این مقامه، سروجی با دروغ از گذشته ای صحبت می کند که او هرگز از آن برخوردار نبوده است. «يَا أَخَايَرَ الدَّخَانِ... وَانظُرُوا إِلَى مَنْ كَانَ ذَا نَدَىٍّ وَنَدَىٍّ وَجِدَّوْ جِدَا وَعَقَارٍ وَقُرَى فَمَا زَالَ بِهَ قَطُوبِ الْخَطُوبِ وَ

حروب السّود حتی صَفِرَت الرّاحه... و اعول العیال و خلت المرابط» (الشریسی، ۱۴۱۳ق، ج ۱: ۱۳۲) «ای بهترین ذخیره‌ها... به فردی نگاه کنید که صاحب مجلس و عطا و ثروت و بخشش و اموال غیر منقول و روستاها و کاسه‌های پهن و غذای مهمان بود؛ اما پیوسته ترش‌رویی شداید و سختی‌ها و جنگ‌های غم و زبانه‌های آتش بدی حسود و گرفتار شدند در حادثه‌های ناگوار سیاه و تاریک به او می‌رسید تا اینکه کف دستش خالی از درهم شد... زن و فرزندانش شیون و زاری کردند و محل بستن چهارپایانش خالی شد.» (گلشاهی، ۱۳۸۹ش: ۸۱) در مقامه تفلیسیه، در جمع گروهی در شهر تفلیس در هیأت پیرمردی فلج ظاهر می‌شود و خود را فرد صاحب منزلتی معرفی می‌کند؛ که روزگاری صاحب حکومت و ولایت و یاری کنندهٔ نیازمندان بود؛ اما روزگار او را به وضعیت کنونی‌اش گرفتار کرد. او با سرودن اشعاری درصدد جلب نظر مردم و در پایان دست یافتن به هدف خود و گرفتن پول است. «ولقد كنت والله مَمَّنْ ملك و مال و ولی و آل و رَفَدَ و أنال و وصل وصال ... و النوائب تمنحت حتى الوكؤ قفراً.» (الشریسی، ۱۴۱۳ق، ج ۴: ۱۱۱) «من از جمله کسانی بودم که مالک و مالدار بودم و سرپرستی کارها را به عهده می‌گرفتند و ولایت و حکومت می‌یافتند و به دیگران یاری می‌رسانند و بخشش می‌کردند و صلّه می‌دادند...؛ اما مصایب و سختی‌ها پیوسته اموال مرا نابود می‌ساخت...» (گلشاهی، ۱۳۸۹ش: ۳۱۲)

در مقامه کرجیه، ابوزید در کرج، در روزی بسیار سرد و زمستانی در قالب شعر به شرح وضعیت خود می‌پردازد. او که به نظر می‌رسد قصدش پند و اندرز دیگران است، از دیگران می‌خواهد به روزگار دلخوش نباشند زیرا وی، از جمله کسانی بود که در گذشته قدر و منزلتی عالی داشت و از ثروت و مال فراوانی برخوردار بود؛ اما ناگهان، روزگار از همه طرف به سوی او حمله‌ور شد و او را شکست داد، منزلت ادبی که از آن برخوردار بود، از رونق افتاد و او دچار فقر و بدبختی گشت. در این مقامه نیز، ابوزید، بار دیگر از ترفند خاطره‌گویی از گذشتهٔ خوب خود و مقایسهٔ آن با وضعیت اسفبار کنونی‌اش، در صدد جذب ترحم و کمک دیگران است. این نمونه‌هایی، که در این مقامه‌ها به آنها اشاره شد از جمله مواردی است که می‌توان از آنها، تعبیر «نوستالژی دروغین» یاد کرد.

حاذروا انقلاب سلم الدهر فإتتی كنتُ نبيّة القَدَرِ

و از تغییر و دگرگونی صلح روزگار بترسید چرا که من قبلاً منزلتی عالی داشتم

أوی إلى وفِرٍ و حدٌّ یفری تفید صُفَری و تُبیدُ سُمری

به سوی مال و ثروت فراوان و تیزی ای که می‌برید میل کردم و طلاهای زرد رنگم به من سود می‌رساند و نیزه-ام نابود می‌ساخت.

شَنّ غارات الرزایا العُبرِ و لم یزل یسَحَّتْنی و یبری

تا اینکه مصیبت‌های تیره و سخت از چهار طرف بر من هجوم آورد، در حالی که پیوسته مرا درمانده و مستأصل و لاغر و رنجور می‌ساخت.

حتی عَفَت داری و غاصَّ دَرِّی و باز سِعرِی فی الوری و سِعرِی

تا اینکه خانام، کهنه و فرسوده شد و شیر شترم، خشکید و نرخ قیمت و شعرم در میان مردم از رونق افتاد. (ارزش ادبیم در نزد آنان کم شد). (همان: ۲۴۶)

۴-۲-۲. پیری و شکوه از روزگار

سروجی در مقامه‌های مختلف از روزگار و پیشامدهای ناگواری که گذشته خویش را دگرگون و او را به فقر و یا پیری دچار کرده، نالان است. در پایان مقامه حلوانیه پس از آنکه حارث به زحمت ابوزید را می شناسد از تغییر قیافه و دگرگونی وی سؤال می کند، سروجی در جواب حارث از زمانه و پیشامدهای ناگوار آن شکوه می کند زیرا که روزگار علت پیری وی شده است.

وَقَعِ الثَّوَابِ سَيِّبٌ وَالذَّهْرُ بِالنَّاسِ قُلَّبٌ (الشریسی، ۱۴۱۳ق، ج ۱: ۱۲۷)

پیش آمدن و واقع شدن آلودگی‌ها (و حوادث) روزگار مرا پیر کرده است و روزگار مردم را از حالی به حالی می گرداند و بسیار حیل‌ساز و متقلب است. (گلشاهی، ۱۳۸۹ش: ۸۰)

۴-۲-۳. نوستالژی اصالت و نسب

ابوزید، در شهرها و مکان‌های مختلف، خود را به دروغ به اصل و نسب‌هایی منتسب می کند. گاهی خود را به قبیله «قبیله» نسبت می دهد و گاهی به پادشاهان «غسان». مقصود او از این انتساب دروغین، تظاهر به داشتن گذشته مرفه و اصالت نیکویی است که چرخش زمان موجب شده که وی اکنون به فقر و درویشی و در یوزگی بیفتد.

«فوالدی استخرجنی من قبیله» (پیشین، ۱۴۱۳ق، ج ۱: ۱۳۸) «قسم به خدایی که مرا از قبیله بیرون آورد»؛ قبیله دختر ارقم غسانی و مادر اوس و خزرج بود. (گلشاهی، ۱۳۸۹ش: ۸۲)

غسان اسرتی الصمیمه و سُرُوْحُ تُرْبَتِي الْقَدِيمَةِ (الشریسی، ۱۴۱۳ق، ج ۱: ۲۵۹)

قبیله غسان، قوم و خویش اصلی من هستند و سروج تربت و سرزمین قدیمی من است. (گلشاهی، ۱۳۸۹ش: ۱۰۷)

ابوزید سروجی در مقامه بغدادیه، خود را به هیأت پیر زنی فقیر درمی آورد که کودکان یتیم بسیاری دارد. او به هنگام مواجه شدن با گروهی در میان راه، با بیانی نیکو، از گذشته و اصل و نسب نیکوی خویش سخن می گوید و اینکه گذشت روزگار و پیشامدهای ناگوار آن، موجب شده است که اکنون به این فقر و فلاکت بیفتد. «ای سرپرستی کنندگان بیچارگان، بدانید که من از مهتران و بزرگان برگزیده و نیک هستم.» (پدر و مادرم از سادات بوده‌اند) (همان، ۱۳۸۹ش: ۱۵۵)

۴-۲-۴. نوستالژی ارزشهای از دست رفته

این مؤلفه از نوستالژی، آنگاه پدید می‌آید که فرد، نظم و توازن جهان پیرامونش را بر هم خورده و دچار بحران می‌بیند، بدین سبب خود را دل‌تنگ ارزشهای گذشته‌ای می‌یابد که روزگاری به زندگی و موجودیت وی معنا و مفهوم بخشیده بود.

در برخی از مقامه‌ها، ابوزید از ارزشهایی با حسرت یاد می‌کند که اکنون برای مردم زمانه جایگاهی ندارند. او دل‌تنگ روزگاری است که دارای منزلت ادبی نیکویی بود و در نزد مردم جایگاه ارزشمندی داشت؛ اما اکنون چرخش زمانه طوری شده که ادیب و دستاوردهای ادبی‌اش نزد مردم چندان بهایی ندارد.

در این مقامه، ابوزید در نزد قاضی، خود را ادیبی صاحب فضل و دارای اصل و نسب معرفی می‌کند که روزگاری منزلت و مقامی داشت ولی اکنون زمانه واژگون شده و کسی دیگر حرمت اهل ادب را نگه نمی‌دارد. دیدن ادیبان برای مردم بسان دیدن مردارهایی است که از بوی بدشان دوری می‌کنند. از این رو، ابوزید بیان می‌دارد که اکنون دچار سرگشتی و تعجب از کار زمانه‌ام و از این وضعیت دچار غم و اندوه گشته‌ام و ناگزیرم دست به کاری بزنم که در انظار عموم مرا بی‌اصل و نسب جلوه می‌دهد. البته ابوزید در اینجا نیز، با تظاهر به ادیب بودن، با حسرت از گذشته ادبی درخشان خود یاد می‌کند تا با این ترفند خود را از حکم قاضی اسکندریه برهاند.

و كُنْتُ مِنْ قَبْلِ امْتَرِي نَشْبًا بِالْأَدَبِ الْمُنْتَقَى وَ احْتَلَبَ

قبلاً مال و ثروت را با ادبی که کسب کرده بودم، به دست می‌آوردم و می‌دوشیدم.

و يَمْتَطِي اِخْمَصِي لِحُرْمَتِهِ مَرَاتِبًا لَيْسَ فَوْقَهَا رَتَبٌ

کف پایم به جهت حرمت و مقام و منزلتی که داشت، سوار مراتب و درجاتی می‌شد که بالاتر از آن، رتبه‌ها و درجاتی نداشت.

وَ طَالَمَا رُفَّتِ الصَّلَاتُ إِلَيَّ رَبْعِي فَلَمْ اَرْضَ كُلَّ مَنْ يَهْبُ

مدت طولانی بود که عطاها و هدایا را به منزل من، می‌فرستادند؛ اما من، از هر کسی که می‌بخشید و از هر بخشنده‌ای نمی‌پسندیدم.

فَالْيَوْمَ مِنْ يَلْعَقُ الرَّجَاءَ بِهِ اِكْسَدُ شَيْءٍ فِي سَوْقِ الْاَدَبِ

اما امروز ادب (و هنر ادبی) آن کسی که به او امید بسته می‌شد و در بازار شعر و شاعری بی‌رونق‌ترین چیز است.

لَا عَرِضُ ابْنَانِهِ يُصَانُ وَلَا يُرْقَبُ فِيهِمْ إِلَّا وَلَا نَسْبُ

نه آبروی اهل ادب را صیانت می‌کند و نه در مورد آنان حق قرابت و همجواری را نگاه می‌دارند و نه ملاحظه اصل و نسبشان را می‌کنند. (گلشاهی، ۱۳۸۹: ۱۲۶)

كَأَنَّهُمْ فِي عَرَا سِهِمْ جِيفٌ يَبْعُدُ مِنْ نَتْنِهَا وَيُجْتَنَّبُ

گویی این ادیبان در آستانه خانه‌های آنان؛ همانند مردارهایی هستند که از بوی بد آن دوری می‌کنند.
(الشریسی، ۱۴۱۳ق، ج ۱: ۳۵۵-۳۵۷)

۴-۲-۵. نوستالژی وطن

سرزمین و وطن مرکز هویت فردی و اجتماعی فرد است. در حوزه ادبیات هرگاه نویسنده در نوشته خود از احساس دلتنگی توأم با حسرت برای سرزمین خود، سخن به میان آورد؛ وی فردی غربت‌زده و دلتنگ سرزمین است. چنانکه در در مقامه قهقریه از زبان قهرمان نقل می‌شود: «كذا المَعْرَبُ سَخِصَةً مَتَعْرَبٌ وَ نَوَاهُ غَرَبَةٌ.» (همان، ج ۲: ۲۵۶) «جسم فردی که ترک وطن می‌کند، به غربت رونده است و مقصدش دور. « (گلشاهی، ۱۳۸۹ش: ۱۹۰) ابوزید در مقامه طیبیه نیز اعتراف می‌کند که کسی که ترک وطن کرد غربت و هجران دامنگیرش خواهد شد و فرد دور افتاده و غریب حتی اگر به طوبی وارد شود، خوشایند او نخواهد بود:

و الغریب الدار لو حلَّ بطوبی لم تطب له (همان، ج ۴: ۷۱)

«فرد دور افتاده و غریب یک شهر حتی اگر به طوبی وارد شود، خوشایند او نخواهد بود.» (گلشاهی، ۱۳۸۹ش: ۳۰۷)

در مقامات حریری، «سروج» به مثابه مدینه فاضله و وابستگی ابوزید است. در مقامه مکیه می‌توان به راستین بودن حس دلتنگی ابوزید در مقامه‌ها اعتراف کرد؛ البته شاید بتوان ادعا کرد که این همان حس دلتنگی حریری نسبت به زادگاه خود باشد که آن را در احساس ابوزید به نمایش گذاشته است. در این مقامه، ابوزید پس از آنکه با گروهی از حجاج روبرو می‌شود و با سرودن اشعاری تظاهر به فضل و ادب می‌نماید، از آنان تقاضای حاجت می‌کند. در پایان و پس از آنکه حاجتش رفع می‌شود، در پاسخ به سؤالی از اصل و نسب خود سخن به میان آورد و با حالت حسرت و اشک، از سروج و وطنش یاد می‌کند و می‌گوید از زمانی که از آن دور شده هیچ چیزی در نظرش خوشایند نبوده است. ابوزید چنان از دوری و هجران سروج به درد می‌آید که نمی‌تواند به شعر خواندن خود ادامه دهد و باچشمانی اشک بار، زود از آن گروه جدا می‌شود.

سَروِجُ داری و لکن کَیفَ بِهَا السَّيْلُ اليها

سروج خانه من است؛ اما چگونه می‌توانم به آنجا راه یابم.

و قد أَنَاخَ الاعَادِي بِهَا وَأَخْنَوْلَ عَلَيْهَا

در حالی که دشمنان، شتران خود را در آنجا خوابانده‌اند و آنجا را تباه کرده‌اند.

فَوَالَّتِي سِرْتُ أَبْغِي حَطَّ الذَّنُوبِ لَدِيهَا

سوگند به آن خانه‌ای (کعبه‌ای) که به سوی آن حرکت کرده‌ام تا در کنارش به زمین گذاشتن بار گناهانم را بجویم

ما راق طرفی شیءٌ مَدَغِبْتُ عَنْ طَرَفِهَا (الشریسی، ۱۴۱۳ق، ج ۲: ۱۴۷)

از زمانی که از دو جانب آن دور شده‌ام هیچ چیز در نظرم خوشایند نبوده است. (گلشاهی، ۱۳۸۹ش: ۱۶۵)

در پایان مقامه صوریه، راوی در مصر با قهرمان روبرو می‌شود و از او درباره زادگاهش می‌پرسد. او با اشک و اندوه از زادگاه خوش آب و هوایش، سروج یاد می‌کند. او به سبب چیره شدن دشمن بر آن شهر، مجبور به ترک آنجا می‌شود؛ اما این غربت و دروی چنان برایش سخت و طاقت فرساست که آرزو می‌کند ای کاش زمانی که مجبور به ترک دیارش می‌شد، همان لحظه، مرگش فرا می‌رسید.

«فَتَنْفَسُ الصَّعْدَاءِ مَرَارًا وَ ارْسَلُ الْبِكَاءِ مِدْرَارًا حَتَّى إِذَا اسْتَنْزَفَ الدَّمْعَ... وَ قَالَ لِي:

چندین بار نفسی عمیق کشید و اشکش را -درحالی که ریزان بود- روانه ساخت و اشک ریخت... و گفت:

مَسْقَطُ رَأْسِي سَرُوجٌ وَ بِهَا كُنْتُ اَمُوجٌ

محل تولدم سروج است. در آنجا بود که سیر و حرکت می‌کردم

بِلَدَّةٍ يُوجَدُ فِيهَا كُلُّ شَيْءٍ وَ يُرُوجُ

شهری که در آن هر چیزی می‌توان یافت و شهری که رونق می‌یابد

وَرْدَهَا مِنْ سَلْسَبِيلٍ وَ صَحَارِيهَا مَرُوجٌ

آب آن از سلسبیل است و صحراهای آن از چمنزارهاست....

لَيْتَ يَوْمِي حُمٌّ لَمَّا حُمُّ لِي مِنْهَا الْخُرُوجُ (الشریسی، ۱۴۱۳ق، ج ۳: ۴۴۱)

ای کاش آنگاه که خارج شدن از آن شهر برایم مقرر شده بود، روز مرگم هم مقرر می‌شد. (گلشاهی، ۱۳۸۹ش: ۲۸۶)

به نظر می‌رسد در این دو مقامه، از آنجا که این ابراز احساسات ابوزید در پایان مقامه‌ها صورت گرفته و در ابتدای مقامه‌ها و پیش از این، ابوزید در به کار بردن ترفند خود در گرفتن پول و کمک موفق بوده است و به بیان دیگر نیازش برآورده شده بود، او به راستی به سبب غربتی که دامگیرش شده است غمگین است؛ از این رو همواره با چشمی اشک آلود و اشعاری غمین از زادگاهش سروج یاد می‌کند. حال آنکه در سایر موارد، او برای خالی کردن جیب مردم، خود را به دروغ به اصالت نیکو نسبت می‌داد و از گذشته درخشان ادبی خود سخن به میان می‌آورد؛ اما در نهایت، این دروغ و حیلۀ او توسط حارث، راوی مقامه‌ها بر ملا می‌شد.

در مقامه ملطیه نیز پس از پاسخگویی به چیستان و معماها، وقتی از زادگاهش می‌پرسند، او چون زنی داغدیده و فرزند از دست داده، آهی بر می‌کشد و می‌گوید: اگرچه به هرشهری وارد می‌شوم آنجا

منزلگاه من است، من دلباخته و عاشق سروج هستم. سرزمین زیبا و دارای آب و هوای خوش و سرسبز و پر از درخت که پس از جدایی از آن، هیچ چیز برایم خوشایند نبوده است.
لما همّ بالمفترّ سئل این المفترّ. فتتّفسّ كما تتّفسّ الثکول ثم انشأ يقول

در مورد اقامتگاهش از او پرسیدند؟ باشنیدن این سخن نفسی عمیق کشید، همانگونه که زن بسیار داغدیده و فرزند از دست داده، نفس عمیق می‌کشد و ناله سر می‌دهد و شروع کرد به گفتن:

كُلُّ شَعْبٍ لِي شَعْبٌ وَ بِهِ رُبْعِي رَحْبٌ

هر راهی و هر شهری، راه و شهر من است و منزل من، در هر راه شهری وسیع و فراخ است

غیر آئی بسروج مُسْتَهَام الْقَلْبِ صَبٌّ

با وجود این، من دلباخته و عاشق سروج هستم

هی أرضی البکر و الجؤ الَّذِي مِنْهُ الْمَهْبُ

آنجا سرزمین بکر من است و هوایی که در آن شهر وجود دارد، وزیدن گاه من است

ما حلالی بعدها حُلُوٌّ وَلَا اَعْدُوذِبْ عَذْبُ (الشریسی، ۱۴۱۳ق، ج ۴: ۲۱۶-۲۱۷)

پس از جدا شدن از آن شهر، نه چیزی شیرینی به مذاقم شیرین آمده و نه چیز گوارایی، گوارا گشته است.
(گلشاهی، ۱۳۸۹ش: ۳۴۱)

نکته اساسی در باب آرمانشهر، این است که شاعر (و نویسنده) به دلیل اوضاع نامطلوب روزگار و قرار گرفتن در وضعیت سخت و دشوار زندگی و برای رهایی از چنین وضعی به ترسیم و توصیف جامعه‌ای می‌پردازد که در آن آرامش روحی-روانی می‌یابند. (صادقی و همکاران، ۱۳۹۳ش: ۱۹۲) از مطالب ذکر شده، چنین برمی‌آید که سروج برای ابوزید، چنین جایگاهی را دارد. ابوزید که از سفرهای مداوم و غربت در سرزمین‌های مختلف، ناخرسند است، هرگاه از سروج یاد می‌کند، دلتنگ می‌شود و برای تسلای روح خود، به یاد آن اشک می‌ریزد.

نتیجه‌گیری

- راوی مقامات حریری، اگرچه برخی اوقات از غربت به تنگنا می‌افتد، عقلانیت او بر احساس غالب است و چنانکه خود معترف است، رنج سفر و غربت را متحمل می‌شود تا از این طریق به پختگی و ادب و فضل دست یابد. حال آنکه در مقامه‌های بدیع‌الزمان چنین امری به چشم نمی‌خورد.
- قهرمان‌ها در هر دو مقامات، از گذشته و اصالت خود با حسرت یاد می‌کنند و ناگواری‌های روزگار را عامل بدی روزگار کنونی و فقر خویش می‌دانند.

- فقر از اصلی‌ترین علل غربت قهرمان مقامات بدیع‌الزمان و حریری است. این خود به نوعی می‌تواند تجلی‌گر اوضاع بد اقتصادی و معیشتی مردم آن زمان باشد. چنانکه حارث، غربت دوستش ابوزید را همین مسأله می‌داند. «إلى ان جدحت له يدُ الاملاق كأس الفراق... و لَفَطْتُهُ مَعَاوِرَ الْإِرْفَاقِ إِلَى مَفَاوِزِ الْآفَاقِ»

(الشریسی، ۱۴۱۳ق، ج: ۱، ۸۱) « تا اینکه دست فقر، جام جدایی را آمیخت... فقر و تنگدستی و نداشتن سود و درآمد او را به بیابان‌های آفاق انداخت.» (گلشاهی، ۱۳۸۹ش: ۷۶)

- در مقامات بدیع‌الزمان، به نوعی ضد نوستالژی به کار رفته است، زیرا ابوالفتح، دلتنگ دوستان و نزدیکانش نیست، بلکه از یادآوری گذشته خود به دلیل رفتار بدی که دیگران نسبت به او داشته‌اند، ناراحت می‌شود!

- در مقامات حریری «سروج» گویا همان آرمانشهری است که قهرمان همواره دلتنگ آن است؛ اما ذکر وطن - اسکندریه - از سوی قهرمان مقامات بدیع‌الزمان، با چنین احساس نوستالژی همراه نیست.

- در بررسی انجام شده، این نتیجه حاصل شد که به تناسب دور بودن قهرمان و راوی از وطن، شاهد انواع مؤلفه‌های نوستالژی در این مقامات هستیم.

- از مؤلفه‌های موجود می‌توان به حس دلتنگی نسبت به وطن، زادگاه، گذشته و ارزشهای از دست رفته و نیز تجلی آرمانشهر اشاره کرد، که مورد اخیر تنها در مقامه‌های حریری به چشم می‌خورد.

- ابوزید سروجی و ابوالفتح اسکندری دو قهرمان مقامه‌ها، با تردستی و زیرکی که از خود نشان می‌دهند گاهی با استفاده از ترفند «ابراز غریب بودن و تظاهر به غربت»، احساسات را تحت تأثیر قرار می‌دهند و از این طریق جیب مردم را خالی می‌کنند. در اینجا می‌توان این احساس دروغین را نوستالژی دروغین (false nostalgia) نامید. در واقع تظاهر به غربت و درماندگی و دوری از وطن از راه‌های تکدی ابوالفتح اسکندری و ابوزید سروجی است.

- نوستالژی راوی مقامات حریری - حارث بن همام - در احساس دلتنگی وی نسبت به وطن و غم غربت و نیز جدایی از قهرمان؛ یعنی ابوزید جلوه دارد.

کتاب‌های فارسی

- پیرمردیان، حمیدرضا. (۱۳۸۷ش). بررسی تطبیقی مقامات حریری و بدیع‌الزمان همدانی؛ پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید چمران اهواز.
- ذکاوتی قراگزلو، علیرضا. (۱۳۸۷ش). بدیع‌الزمان همدانی و مقامات‌نویسی؛ چ اول، تهران: حوزه هنری.
- طبیبان، سیدحمید. (۱۳۸۷ش). ترجمه مقامات بدیع‌الزمان همدانی؛ تهران: انتشارات امیرکبیر.
- گلشاهی، طواق، (۱۳۸۹ش). ترجمه مقامات الحریری؛ چاپ دوم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- قدمیاری، کرملی. (۱۳۸۹ش). شرح و ترجمه مقامات بدیع‌الزمان همدانی؛ ارومیه: انتشارات دانشگاه ارومیه.

مقالات فارسی

- حریرچی، فیروز و محمد حسین کاکوئی. (بهار و تابستان ۱۳۸۸ش). «شخصیت و شخصیت‌پردازی در مقامات حریری»؛ مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره ۱۱، صص ۶۳-۹۰.
- _____ (تابستان ۱۳۸۲ش). «داستان‌پردازی در مقامه‌های بدیع‌الزمان»؛ مجله ادبیات و علوم انسانی دانشگاه بیرجند، شماره ۳، صص ۳۷-۴۸.
- صادقی، اسماعیل و همکاران. (بهار و تابستان ۱۳۹۳ش). «بررسی نوستالژی آرماتشهر در اشعار شاعران معاصر»؛ پژوهشنامه ادب غنایی، سال دوازدهم، شماره ۲۲، صص ۱۹۸-۲۰۸.
- صیادی، احمدرضا و علیرضا نوری. (زمستان ۱۳۹۰ش). «نوستالژی در آثار ناصر خسرو، نظامی، خاقانی»؛ مجله رشد آموزش زبان و ادب فارسی، شماره ۴، صص ۱۱-۱۷.
- طاهری‌نیا، علی‌باقر و نسرین عباسی. (پاییز و زمستان ۱۳۹۰ش). «بررسی پدیده نوستالژی در اشعار ابن خفاجه»؛ پژوهشنامه ادب غنایی، سال نهم، شماره ۱۷، صص ۱۴۹-۱۷۲.

کتاب‌های عربی

- الشریسی، عباس احمد بن عبدالمومن القیسی. (۱۴۱۳ق). شرح مقامات الحریری؛ ۵ مجلد، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: مکتبه العصریه.
- الفاخوری، حنا. (۱۹۸۶م). الجامع فی تاریخ الادب العرب؛ ج ۱، بیروت: دارالجمیل.
- بهرامی، سکینه. (۱۳۸۹ش). الحنین إلى الوطن فی شعر شعراء الرابطة القلمیه؛ پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت معلم تبریز.
- خشبه، لبنی. (دیسمبر ۲۰۱۶م). «بنیة السیاق السردی فی مقامات الحریری»؛ مجله العلوم الانسانیة لجامعة منتوری قسنطینة، المجلد ب، العدد ۴۶، صص ۳۷-۵۷.

پایان‌نامه عربی

- حقدادی، عبدالرحیم. (۱۳۷۹ش). نقد و تحلیل نثر فنی در مقامات، پایان‌نامه دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه تهران.

Archive of SID

فصليّة لسان ميين (پژوهش ادب عربي)

(علميّة محكّمة)

السنة العاشرة، الدورة الجديدة، العدد الثالث والثلاثون، خريف ١٣٩٧ هـ ش / ٢٠١٨ م

الحنين في مقامات الهمذاني والحريري*

سعيدة جلالی فرد، طالبة الدكتوراه في فرع اللغة العربية وآدابها بجامعة الشهيد تشرمان في الأهواز
غلامرضا كريمي فرد، أستاذ مشارك في قسم اللغة العربية وآدابها بجامعة الشهيد تشرمان في الأهواز
محمود آبدانان مهديزاده أستاذ في قسم اللغة العربية وآدابها بجامعة الشهيد تشرمان في الأهواز

الملخص

تطلق النوستالجيا على شغف العودة إلى الوطن وذلك بسبب البُعد عنه أو الشوق إلى ذكريات لامعة ورائعة في الماضي. يبدو أن الحنين إلى الماضي موضوع جديد في الأدب، ولكن في الحقيقة كان الحنين إلى الوطن أحد القضايا الرئيسة في الأدب العربي، إذ ذكر الشعراء الحنين منذ الأزمنة البعيدة أي منذ العصر الجاهليّ وبذكريات طيّبة نحو الحبيب والقبيلة والأطال. أصبح هذا الموضوع أكثر شيوعاً في الأدبين الأمويّ والعباسيّ، حيث تعدّ مقامات بدیع الزمان الهمذانيّ والحريري من نصوص العصر العباسي، التي تبرز مواضيع الحنين إلى الماضي. فيحاول هذا البحث إثبات وجود الحنين إلى الماضي في النصوص القديمة وخاصة في الأعمال الثرية، ومن خلال فحص الحنين في مقامات الهمذانيّ والحريريّ التي تعدّان نصوصاً ثريّة عربيّة قديمة لاحتظنا مواضيع الحنين مثل الحنين إلى الوطن، والندم على الماضي وعلى القيم المفقودة، وكذلك مكافحة الحنين إلى الماضي. فيمكننا أيضاً الاعتراف بأنّ هناك نوعاً من الحنين الذي يسمّى الحنين الكاذب (أو التظاهر بالحنين) في هذه المقامات الذي يعرض استخدام هذا الموضوع كواحدة من تقنيات التسوّل والاستجداء في تلك الأيام.

كلمات مفتاحيّة: الحنين إلى الوطن، المقامات، الهمذاني، الحريري

تاريخ القبول: ١٣٩٧/٠٩/١٩ هـ ش - ٢٠١٨/١٢/١٠ م

* - تاريخ الوصول: ١٣٩٧/٠٤/٢٦ هـ ش - ٢٠١٨/٠٧/١٧ م

عنوان البريد الإلكتروني للكاتب المسؤول: sj110329@gmail.com